

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند برای یک عده خاصی که متعلق به فضائلی همچون محبت برای خدا، وصل کردن برای خدا هستند، و توکل بر خدا دارند، بیان فرمودند و در ادامه به حضرت رسول... در معراج می‌فرماید: برای محبت من خدا، علتی خارج از وجود من که او بخواهد در من خدا اثر بگذارد و من را وادار به محبت کند، نیست، چون خود خدای متعال علت العلل هست، نمی‌تواند چیز دیگری در خدا اثرگذار باشد والا مخلوق می‌شود. و از طرف ولاغایه - در مورد مخلوقات چون محدودیت دارند، صفات آنان محدودیت معینی دارد، ولکن صفات خدای متعال نامحدود است. اندازه و غایتی برای محبت خدا درباره اجر و پاداش نیکوکاران و متخلین به اخلاق حسنه بیان شده و برای افرادی که درجات ایمان را پیمودند بیان کند از آن آیات و مخصوصاً روایاتی که مشروحاً در باب معاد مرحوم علامه مجلسی «ره» در کتاب بحارالانوار آورده ابراز می‌فرماید: که عجیب روایات زیاد که اصلاً عقل انسان نمی‌تواند درک کند و خود قرآن هم می‌فرماید: ما اخفی لهم فی القروه... و عبارت قبلش این است «فلا تعلمو نفس» ما اخفی لهم «یعنی هیچ جانی در این عالم نمی‌تواند درک کند ما چگونه و چه چشم‌روشنی‌هایی برای متهجدین در شب قرار دادیم. یعنی اندازه عنایات حضرت حق را کسی نمی‌تواند درک کند. به اندازه ای که برای مثال تشبیه معقولات به مخصوصات بعضی از اموری که خدای متعال در آینده به انسان‌های نیکوکار مرحمت می‌کنند در قالب تشبیه بیان فرمودند.

ولا نهایه - خلاصه نهایی برای غایتی برای محبت خدا نیست. کل ما رفعت لهم علمٌ و علما

هرگاه برای آنان علمی را بردارم علم دیگری یعنی علم بالاتری را به آنها عنایت می‌کنم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِنَظَرِي إِلَيْهِمْ - این افراد یعنی متعابین فی الله به مخلوقات، نمی‌گویند فقط به مؤمنین، نمی‌گویند فقط به مؤمنین یعنی به همه خلق حتی غیر انسان‌ها مثل حیوانات حتی پایین‌تر از آن مثل نباتات محبت می‌کند و ترحم و انفاق را احیا و زنده می‌کند. نظری را مرحوم استاد آیت... سعادت‌پرور برای این جمله فرمودند: یعنی به چشم عنایت خاص و فضائل به مخلوقات و همه موجودات نگاه می‌کنند و حتی چیزی که جامد است اما دارای ارزش است مثل قرآن کریم، خوب کلمات حضرت حق بر این کتاب با کتاب‌های دیگر فرق دارد، انسان باید بیوسد، بگذارد بالا سر و هیچ چیزی هم روی قرآن نگذارد، حالا این جای خود که ما به قرآن احترام می‌گذاریم و احترام می‌گذاریم و حتی کتاب‌های حدیثی آقای دکتر احمدی «ره» که از شاگردان علامه طباطبایی «ره» می‌فرمودند: دیدم علامه طباطبایی کتاب حدیث را می‌بوسید و بالا می‌گذاشت

یعنی احترام می گذاشت، چون کلمات نورانی معصومین در این کتاب بود. جمادات را انسان باید احترام بگذارد و به نظر حقیر حتی کتاب‌های غیر حدیثی مانند کتاب‌های علمیرا هم نباید مثل کاغذ پاره کنار بندازند.

یک معنایی که استاد می‌فرمایند: این است که موجودات کلهم وجود استقلالی ندارند یعنی از خود وجود مستقلی، ذاتی ندارند، وجود عاری و زلی یعنی زلّ خدا، وقتی نگاه می‌کند به صورت سایه نگاه می‌کند سایه از خودش هیچ وجودی ندارد به زی زل، صاحب سایه مربوط می‌شود، خود سایه چیزی نیست در واقع فقط سایه زی زل است. موجودات هیچ کدام استقلالی ندارند، اگر چشم توحیدی و چشم بصیرت انسان باز شود و به موجودات این گونه نگاه کند، خوفی از موجودات ندارد، چون به نظر یک سایه هستند، همانطور که انسان از سایه نمی‌ترسد از غیر خدا هم دیگر نمی‌ترسد، انسان به سایه امیدوار نیست چون سایه از خود چیزی ندارد؛ به غیر خدا هم امیدی ندارد، چون از خودشون وجود استقلالی ندارند، جنبه زلی و عالی دارند. بندگان من هم آن نظری که به موجودات دارند نگاه می‌کنند، یعنی استقلال به آنها نمی‌دهم. حالا به تعبیر بزرگان و عرفا که می‌گویند وحدت وجود یعنی یک حقیقت را می‌بینند و خدای متعالی و بقیه موجودات را وجود زلی و سایه خدا و به تعبیر دیگر آیه خدا یعنی نشان دهنده خدا می‌دانند، آینه خدا، همه موجودات جنبه آیه دارند یعنی نشان دهنده خدای متعال هستند، مثل این که صدها و هزاران آینه را در مقابل خورشید بگیرند و خورشید در آنها می‌افتد یا مثال دیگر مثل دریا و امواج، میلیون‌ها موج ممکن است در یک اقیانوس و دریا باشد **اما جز آب و** دریا حقیقت این دریا چیز دیگری نیست، گرچه دارای اثر هم هست موج بزرگ کشتی را به خطر در می‌آورد و خطراتی برای شناگران، ولیکن جز آب و دریا حقیقت این امواج چیز دیگری نیست. عارف بالله هم نسبت به موجودات نگاه می‌کند، فقط خدا را می‌بیند و این موجودات را نشان دهنده خدا، مخلوق خدا، آیه خدا و نشانه خدا منتها بعضی از موج‌ها بزرگند؛ حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: آینه‌ای بزرگتر از من نیست. یا در دعای مبعث می‌خوانیم: خدایا به جلوه اعظمت قسمت می‌دهم که مقصود حضرت خاتم الانبیاء هست. یعنی همه عالم جلوه‌های حضرت حق هستند.

این افرادی که محبت خدا برای آنها واجب شده یکی از صفاتشان این است که حاجاتشان را به سوی خلق نمی‌برند، منظور این نیست که اگر کسی حاجتی برای گرسنگی، تشنگی، نیازهایی که انسان‌ها دارند اینکه انسان به هیچ موجودی رو نزند، اینکه اصلاً امکان ندارد. خداوند این عالم را اسباب مسیبات و به گونه‌ای خلق کرده که همه محتاج به همدیگرند مرد به زن، زن به مرد، فرزندان به پدر و مادر، ولیکن در کنار موجودات، انسان مدونی خلق که طبیعتاً با دیگران رفع حوائج مادی و روانی و روحی می‌شود، حیوانات هم همین طور هستند. اینکه

می‌فرماید معنای این است که برطرف کننده حاجات را موجودات نمی‌بینند، خدا می‌بیند، خدایی که صمد است و همه محتاج به او هستند. و انسان خودش را فقط محتاج یک نفر می‌بیند، خدا.

منتها موجودات دیگر اسباب و وسایلی هستند که رفع نیاز می‌کنند به عنوان مثال زن رازق خود را خدا می‌بیند. منتها وسیله رزق و روزی و نفقه او به گردن مرد است که واجب کرده که خدا بر مرد که نفقه زن را تأمین کند. برطرف کننده نیازهای مولود از بدو خلقت تا نهایت خداست، منتها واسطه قرار داده والدین گرام را برای رفع نیازها. فرضاً از نظر عاطفی و مادی او را ارتزاق کنند یا در مورد طیب ما به دکتر مراجعه می‌کنیم شافی خداست، روی تابلوی مطب‌ها می‌نوشتند که هو الشافی یعنی شفادهنده فقط اوست، پس دکتر چه کاره است؟ این واسطه است اینکه اولاً تشخیص دهد مرض را چه دوائی را بنویسد که بعضی از دکترها هم طیب هستند و همون فی الفور 50 درصد تقریباً مرض مریضی را همان جا برطرف می‌کنند؛ می‌گویند چیزی نیست و خوب می‌شوی و روحیه می‌دهند به بیمار در حالیکه آه و سرصدایش بلند است دکتر می‌رود و برمی‌گردد، می‌بینی که خندان و شادان است در حالی که نه دارویی خورده، نه چیزی، می‌فهمی که به صورت یک سرماخوردگی است که حالا با چند بار تزریقات و قرص و اجتناب از غذاهای مضر خوب می‌شود.

طیب در اصطلاح عربی یعنی دل خوش کنک و شفا دهنده نیست، یعنی آرامش دهنده، دل انسان با دکتر خوش می‌شود شفای اصلی را خدا به انسان می‌دهد، هو الشافی، در مورد رزق و امور دیگر هم همینطور است.

یعنی حاجتشان را به سوی خلق می‌آورند، استقلال دارند نه اینکه کلاً انسان به کسی رو نزنند، چنین چیزی امکان ندارد، انسان بالاخره نیازهای متعدد و فراوانی دارد که همه محتاج به همدیگرند، حتی در علوم مثلاً یک مرجع تقلید و مجتهد ولو اینکه در حد اعلای فقه هست، محتاج به دکتر است، محتاج به مهندس است و دیگران کما **اینکه آنها هم** در امور فرهنگی، اخلاقی و دینی ولو اینکه مهندس و پروفیسور هم باشد محتاج به یک روحانی در مورد دینی هست، خلاصه در امور علمی هم به همدیگر محتاج هستیم اینطور نیست که یک نفر همه چیز را بداند. حتی در مورد اهل بیت علیهم السلام با اینکه آنها علم طب را داشتند و دستورات پزشکی هم به ما دادند و به فرموده مرحوم حضرت آیت الله الطعمی بهجت «ره» که می‌فرمودند: معصومین علیهم السلام مأمور هدایت ما بودند و از روی دلسوزی برای ما دکتری هم می‌کردند؛ اما با این حال گاهی مواقع برایشان دکتر می‌بردند مثل شب نوزدهم برای آقا امیرالمؤمنین دکتری را بردند که ببینند این شمشیر تا چه مقدار اثر کرده در وجود مقدس آقا امیرالمؤمنین، با اینکه خود حضرت دکتر بودند. اما این طور نیست که ما در تمام مایحتاج خود مستقل بر خلق باشیم، حتی در امر مشاوره خود قرآن دستور می‌دهد با اینکه پیامبر اکرم عقل کل است و به وسیله وحی

تمام مطالب را می‌تواند بفهمد و همچنین در مورد معصومین علیهم السلام که یک باب روایت در اصول کافی داریم که هر وقت اراده کنند می‌دانند. یعنی با یک توجه مطالب برایشان روشن می‌شود اما گاهی مواقع نمی‌خواستند از راه غیب مطالب روشن شود، مشورت می‌گرفتند و مشورت می‌کردند.

امام رضا (ع) می‌فرمود: پدر بزرگوارم امام کاظم (ع) گاهی اوقات با غلام خودشان مشورت می‌کرد. اینها می‌خواهند به ما یاد بدهند جنبه مشاوره و اینکه ما خلقیم و محتاجیم به خلاق دیگر در امور مختلف هستیم اما اینکه آدم خدا را فراموش کند و تمام توجهش به اسباب باشد و اسباب را همه کار بینداین نمی‌شود.

یعنی حاجت‌هایشان را به سوی خلق نمی‌برند. روایاتی در این زمینه داریم از علی بن الحسین (ع): تمام خوبی‌ها را در این دیدم که انسان امیدش را از آنچه که در دست مردم است بکند یعنی چشم‌داشتی به دست مردم نداشته باشد. ناس می‌گوید که این ناس شامل فرزند، همکار، والدین و ... می‌شود. امید به هیچ کسی نداشته باشد در هیچ چیزی و تمام کارها را به خدا **برگرداند**، اگر این کار را انجام دهد و حالت نفسانی برای او پیش بیاید.

خداوند جواب می‌دهد در همه امور این بنده آنچه که نیاز دارد. یعنی مستجاب الدعوه می‌شود که اگر به این حرف برسد که مرحوم امام «ره» به این رسیده بودند اصلاً امیدی به غیر خدا نداشتند در عین حال در کارهای عادی به اسباب مسوبات مراجعه می‌کردند اما دلش با خدا بود ما باید این حالت را انشاء... کسب کنیم که اولاً از نظر علمی - توحیدی متوجه شویم که همه کارها با خداست و ترسی غیر از خدا و امیدی به غیر از خدا نداشته باشیم.

آیه قرآن می‌فرماید: که ایمان نمی‌آورند مؤمنین مگر اینکه اکثرشان مشرکند، یعنی اکثر مؤمنین مشرکند.

حضرت مثالی برای شرک مؤمن می‌زند: اگر فلانی نبود من بیچاره شده بودم. اگر فلانی نبود من کارم درست نمی‌شد. خانه دار نمی‌شدم، چنین نمی‌شدم، خلاصه به این و آن نسبت می‌دهد. اگر فلانی نبود از بین می‌رفتم.

آیا نمی‌بینی مؤمن در ملک خدا شریک قرار داده و حال آنکه فقط اختصاص به خدا دارد، خیال می‌کند غیر خدا به او روزی می‌دهد و یا رفع بلا می‌کند و گرفتاریش را برطرف می‌کند. راوی توجه کرد همه ما گرفتار شدیم، پس انسان چی بگوید؟ حضرت به ما یاد داد: اگر خدا به وسیله فلانی بر من منت نمی‌گذاشت بیچاره می‌شدم یعنی او را واسطه بیند، همه کاره را خدا بیند، خدا او را نجات داده، خدا رفع بلا کرده، خدا او را به غیري رسانده است.

حضرت فرمودند: این طور بگویند خوب است، شبیه به این حرف را بزند، یعنی خدا خواست از راه این دکتر، از راه فلانی کار ما را حل کند. یعنی دل استقلالاً به اسباب ندهد.

روایت دیگر:

که یک عده‌ای در مدینه پیش پیامبر اکرم آمدند و ابتدا سلام، یا رسول الله ما حاجتی داریم، حضرت فرمود: بیان کنید حاجت شما چیست؟ ما حاجت و خواسته بزرگی داریم، حضرت فرمود: بگویند بینم حاجت بزرگتان چیست؟ گفتند: بهشت را می‌خواهیم و حاجتمان این است که ما بهشتی شویم و اتفاقاً سفارش شده که بعد از نماز این دعا را بخوانیم و از خدا بخواهیم که انسان را بهشتی کند و جهنم هم می‌گوید که نمی‌داند اینجا کجاست والا به خدا پناه می‌برد. حورالعین هم می‌گویند که او نمی‌داند ما کی هستیم ای کاش من را به خواستگاری از خدا می‌خواند، یعنی بعد از نماز می‌گفت.

خلاصه آنها گفتند که ما بهشت را می‌خواهیم. پیامبر سر مبارک را پایین انداختند و با انگشت روی زمین می‌کشیدند و مثل کسانی که حالت تفکر گونه داشتند و بعد سر مبارک را بالا آوردند و فرمودند ضامن می‌شوم ولی به یک شرط که از هیچ فردی چیزی نخواهید.

راوی می‌گوید: بعضی از همین انصار در سفر همراه او بودند، بالای مرکب تازیانه از دستش می‌افتاد به جای اینکه سؤال کند و از کسی که عابر یا پیاده است بخواهد، خودش پایین می‌آمد و تازیانه را بر می‌داشت و دیگر از کسی حاجت نمی‌خواست. برای اینکه از سؤال کردن بگریزد. مثالی دیگر راوی می‌گوید: مثلاً سر سفره بودم آن طرف سفره آب بود به جای اینکه بگویند فلانی ظرف آب را به من بده، خودش بلند می‌شد ظرف آب را برمی‌داشت و می‌آشامید، دیگر سؤال کردن را کم کردند. داریم در احوالات بعضی از بزرگانمان که این کار را می‌کردند و زیاد امر و نهی به خانم‌هایشان نمی‌کردند که این کار را نکن، اون کار را نکن، آب بیار، غذا بیار و ... این کار تواضع هم می‌آورد و از طرفی دیگر امیدش را هم به خدا می‌دهد که خدایا تو باید رفع حاجت من کنی، خواسته من را برآورده کنی.

مثالش حضرت موسی سر چاه آب که رفتن و افراد آب از چاه کشیدن و دو دختران شعیب هم آمده بودند برای آب برداشتن از چاه و سختشان بود، ولیکن حضرت موسی خواسته آنها را برآورده کرد و به جای اینکه به آنها بگویند برید از خانه یک مقداری نان، خوراکی بیارید چون گرسنه اش بود، به جای اینکه به خدا بگویند گرسنه‌ام، گفت خدایا نسبت به آنچه که نازل می‌کنی من محتاج هستم، حالا مرحوم علامه می‌فرماید: مقصود

گرسنگی بوده که در قالب این لفظ مؤدبانه به خدا این مطلب را می‌گوید که اینها هم رفتند و بالاخره امانت داری از نظر چشم و حیا که از حضرت موسی دیده بودند و به پدرشون خبر دادند و داستان حضرت موسی و دخترانش را که شنیدید. خلاصه این طور بود حضرت موسی با اینکه هنوز پیغمبر نشده بود اما الهام قلبی در دل او که به غیر خدا خودش را محتاج نمی‌دید که رو بزند به اینها که دستش را دراز کند، ابداء، از ساحت مقدس انبیا حتی قبل از نبوت هم از این موارد پاک بودند.

روایت بعدی:

امام باقر (ع): انسان خواسته‌هایش را از این و اون طلب کند، این عزت انسان را پایین می‌آورد یا اصلاً عزت او را سلب می‌کند، شرف و عظمتی که دارد و حیای انسان را از بین می‌برد. یک حیایی خدا در وجود انسان قرار داده که به این زودی‌ها عابروش گرفته نشود که تکدی کند یا کارهای دیگر انجام دهد و یا اصلاً رو به دیگران می‌زند، این خودش حیای انسان را کم می‌کند و می‌برد. و همچنین ناامید می‌شود از آنچه که در دست مردم است، اما کسی که طمع دارد و چشم‌داشتش به دست دیگری است که حالا این دیگری همسر باشد، فرزند باشد، والدین باشد، هر کی می‌خواهد باشد همین که چشم‌داشت به دست مردم دارد. این اثر منفی او را حضرت می‌گفت: همین الان خودش را محتاج دیگران می‌بیند و فقیر می‌شود. اما باید این فقر دائمی را ببرد به سوی خدا.

این داستان را همه شنیدید که حضرت علی (ع) گرسنه بودند، آمدند منزل و معمولاً خانم‌ها می‌دانند کجا نان است و کجا غذا است، عرض کردند که گرسنه هستم و یک مقدار نان طلب کردند که حضرت زهرا علیها السلام عرض داشتند که سه روز است گرسنگی می‌کشم و شما را بر خودم و حسنین مقدم داشتم یعنی غذاها را به شما دادم و خودم را به گرسنگی نگه داشتم تا این جمله را حضرت علی (ع) شنیدن، خیلی جا خوردن که چقدر حضرت زهرا علیها السلام صاحب حیا است، عزت و شرف دارد حتی به آقا امیرالمؤمنین (ع) نزدیک‌ترین فردش و مسئولیت هم به گردن مرد است برای خوردن و خوراک تقاضا نکردند، حضرت فرمودند: چرا نگفتی، در جواب فرمود: به خاطر حیا نگفتم. چه رو حیات عجیبی داشتند.

آیت الله العظمی بهجت می‌فرمودند: استاد ما مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی «ره» که استاد مراجعی مثل علامه طباطبایی، آیت الله خویی، آیت الله بهجت، مرحوم آقای میلانی، علامه امینی بودند و اینها از شاگردان این بزرگوار بودند که اول هم ثروتمند بوده که وارد نجف می‌شود ولیکن ایشان کارش به جایی رسیده بود که بغال محل بهش گفته بود که دیگه بهت قرض نمی‌دهم یعنی اونقدر مقروض شده

و قرضی گرفته بود و خریده بود که دیگه گفته بود که دیگه بیش از این نمی‌دهم و به هیچ کس هم رو نزده بود، این تعجب دارد که به کسی رو نزده بود که در روایتی امام باقر (ع) چهار چیز از گنج‌های نیکی است که یکی همین کتمان حاجت که تا می‌توانیم به این و آن نگوئیم ولی وقتی مضطر شد دیگه چاره ای نیست ولو اینکه آقا امیرالمؤمنین (ع) که رفتند یک دینار از یهودی قرض گرفتند که بیان خوراک برای منزل و نانی تهیه کنند که به مقدار رسیدند که او هم وضعش مثل حضرت بود که حضرت نان را به او دادند.

شبهه به این را آیت الله شفتی که اهل گیلان بودند و در قدیم الایام در اصفهان که حوزه معتبر و قوی وجود داشت مشغول درس و بحث می‌شدند، گرفتاری ایشان زیاد می‌شود که یک مقدار پول قرض می‌کند برای خوراکش، که می‌روند سفیدی (شش، ریه) گوسفند تهیه می‌کنند که تو راه که برمی‌گشتند می‌بیند ماده سگی با توله‌هایش از گرسنگی صداشون بلند است، خلاصه یک مقداری را به حیوان‌ها می‌دهد و می‌بیند که سیر نشدند و مابقی را هم به آنها می‌دهد. خودش گرسنه می‌ماند با پولی که قرض گرفته بود، خلاصه با این حال به حجره می‌رود که از اونجا به بعد خدا در رحمت و عنایات خاصش را به این مرد بزرگ باز می‌کند که الان مسجد سید در اصفهان، که به خیابان سید معروف است که به اندازه یک امامزاده زائرها به زیارت قبر این بزرگوار می‌روند که صاحب کشف الکرامات در اصفهان است معروف هستند به سید شفتی «ره».

ما از اینها زیاد داشتیم که این احادیث را می‌دیدند و به کسی به این زودی‌ها رو نمی‌زدند و حیثیت و عابرو و شرف و عزت خودشون را حفظ می‌کردند.

خداوند انشاءالله عزت نفس و این امور را به ما عنایت کند.